

مخبر تیرنر جو اسمان کی پرده  
نخل رحمت جو بار و برآمد  
هر طرف ز کوه دروسکند روار  
اهل نیش به منتهای اسید  
فیض خاصش ز عالم جبروت  
کرده حق نصد ز بند و زلفت او  
موج کرم کزین جمال و جلال  
هر چه اندیشه را بران دستست  
نتوان گفت مدح ازین بیستش  
حق بود هر چه شخص و او سایه  
هر چه در ذاتش موجودست  
لطف نظر کن در ملامت و زشت بلند  
هر چه بینی در رخ و برکز و برش  
هم چنین هر چه ایند متعال  
پرتو نخل آن بود پسیدا

در دل دشمنان اشیا نگیرد  
با خصم از بیجا نبرد دارد  
بوده فتح ازین پیش ظفر بسیار  
راده در صحن مثال نوید  
برده تخیر ملک تا ملکوت  
همچو دارد بر خلافت او  
باشند اندیشه کنگر و ناطق دلال  
پیش قدر بلند او پیوستست  
که خدا خواهد سایه خورشیدش  
سایه از شخص بی برده مایه  
بی تفاوت ز سایه مشهورست  
که جو بر خاک پست سایه کند  
هر چه در سایه ظاهرست اشرفش  
دارد از معنی جلال و جمال  
از دل و دست خشم و وال

که در اطناب شرم و نطق بیل  
لیکن آنجا که فکر صافست  
چون نیاورد تنگنای عدم  
شد از شرق نور خود نازل  
تا که خفاش از بصر است دور  
کیست سایه شمشیر ستاره سپاه  
کیست خفاش ز فاش کویم فاش  
که در ظل ظلیل شاه برود  
دین و دنیا همه خالی گیرد  
تا بود در بلندی و پستی  
یا در پایین سایه الهی را  
هر سر بر بقا ممکن دارم  
شامول از شمول که آیه رسول نسیم  
این خنده را بر مجلس میاید حضرت یاوش  
پنای فرخنده در میوه که اندر برده بران ملل و حیقه خطا و غلط پای شکسته زاویه

کنم آنرا یکان یکان تفصیل  
این اشارت که میرود کافیهست  
تا با شرف آفتاب قدم  
گفت ظاهر شکل سایه و ظل  
کنند از سایه استغافت سوز  
آفتاب سپهر حشمت و جلال  
خلق در مانده در معاد و معاش  
که همان را جهمان پناه بود  
تأقیات صلاح نپذیرد  
سایه و آفتاب را هستی  
آفتاب سپهر شاهی را  
بسیار هم شکوه روشن دار  
شامول از شمول که آیه رسول نسیم  
این خنده را بر مجلس میاید حضرت یاوش  
پنای فرخنده در میوه که اندر برده بران ملل و حیقه خطا و غلط پای شکسته زاویه